

سیمای حضرت علی (ع) در «شرح ابن ابی الحدید»

حسین غفوری

عضو هیأت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه یزد

چکیده

نهج البلاغه که آن را فروتر از کلام خالق و فراتر از کلام مخلوق خوانده‌اند، کتابی است که همانند مؤلف آن امیرالمؤمنین علی (ع) حاوی ابعاد و موضوع‌های گوناگونی همچون الهیات، ادبیات، عرفان، فلسفه، کلام، تاریخ، سیاست، اقتصاد، مدیریت و... است.

در طول تاریخ، شارحان و مفسران بزرگی از شیعه و سنی در صدد شرح و تفسیر این مجموعه که گلچینی از سخنان حضرت امیر (ع) است برآمده‌اند. یکی از دوستداران امام علی (ع) مفسر بزرگ و شارح سترگ نهج البلاغه مرحوم ابن ابی الحدید معتزلی است. شرح نهج البلاغه وی مشتمل بر ۴۰ جلد است که شارح محترم در مقدمه شرح خود و نیز در مواضع بسیار دیگری به توصیف ویژگی‌های برجسته امیرالمؤمنین (ع) پرداخته و به قول خود ویژگی‌های اختصاصی ایشان را که کسی توان همسری با او ندارد، بیان می‌کند. اما در عین حال، گاهگاه در مقام تفسیر سخنان امام علی (ع) به تأویلات دور از ذهن متمسک شده و با مشرب اعتزالی خود، پاره‌ای از سخنان حضرت را برخلاف ظاهر حمل نموده است.

در این مقاله برآنیم ضمن ارائه سیمای علی (ع) در شرح نهج البلاغه به پاره‌ای از تأویلات دور از ذهن این شارح محترم اشاره کنیم.

کلیدواژه‌ها

امیرالمؤمنین (ع)، نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، خبر (روایه).

مقدمه

خاصیت آئینه، حکایت روشن از واقعیت است و تا زمانی که آئینه واجد چنین خصوصیتی باشد معتبر و مورد اعتماد است؛ اما اگر به دلایلی، زنگار یا غبار چهره آئینه را بپوشاند، آئینه از شفافیت و انعکاس واقعیت‌ها ناتوان می‌شود و این خاصیت حقیقت



را آنگونه که باید نشان نمی‌دهد، بلکه آنگونه که می‌تواند باز می‌نماید. تفاوت آئینه بشری و آئینه مادی در این است که آئینه مادی واقع را آنگونه که هست نشان می‌دهد و هیچگونه پیش‌داوری راجع به زشتی و یا زیبایی حقیقت نمی‌کند اما اگر انسانی بخواهد چون آئینه، نشان دهنده زیبایی و یا نازیبایی کسی یا چیزی باشد به حکم اینکه انسان دارای نیروهایی چون عقل و هوی و هوس و حالاتی همچون شادی و غم است، ممکن است چهره حقیقت را زیباتر از آنچه هست نشان دهد و یا شمایل کریه شخص یا پدیده‌ای را زشت‌تر از آنچه هست بنماید. به علاوه، گاه پیش می‌آید که انسان در واقع نمایی نه تنها دخل و تصرف می‌کند، بلکه واقعیت را کاملاً دگرگون و واژگون نیز نشان می‌دهد و چهره ناپسندی را موجه و چهره خوشایندی را ناخوشایند جلوه می‌دهد.

در این گفتار رخسار زیبای مولی‌الموحدين امیرالمؤمنین علی (ع) را در آئینه شارح معتزلی سخنان امام (ع) به نظاره می‌نشینیم تا بیش از پیش شیفته آن زیبایی شویم و در ادامه سخن، به بیان پاره‌ای از حقایقی که در آئینه ابن ابی‌الحدید تنابیده و یا کمرنگ و یا وارونه تابیده خواهیم پرداخت.

به منظور تحقق هدف مورد نظر، یعنی تماشای جلوه جمال علی (ع) در آئینه ابن ابی‌الحدید معتزلی، ابتدا قدری به توصیف شخصیت آن پژوهنده دانشمند می‌پردازیم:

الف) شرح حال ابن ابی‌الحدید

مؤلف شرح نهج البلاغه عزالدین ابو‌حامد هبة‌الله بن محمد بن محمد بن حسین بن ابی‌الحدید مدائنی، یکی از دانشمندان نامدار و مورخان ثابت قدم و استوار است که در عصر دوم خلافت عباسی پدیدار گردید و با شاعران، نویسندگان، ادیبان، مورخان، زبان‌دانان و صاحبان فرهنگ و دایرة‌المعارف نشست و برخاست بسیار داشت.

وی فقیهی اصولی بود و تصنیفات معروف و مشهوری داشت. همچنین، متکلمی صاحب‌نظر و آشنا با فن جدل بود که به مذهب اعتزال درآمد و بر اساس آن مذهب مجادله و مناظره و احتجاج و مناقشه می‌کرد. آرای او در شرح نهج البلاغه و بسیاری از کتابهای دیگرش پراکنده است.

وی ادیبی نقاد و ژرف‌اندیشی آگاه به زیبایی‌ها و کاستی‌های سخن نیز بود. او مردی توانا در شاخه‌های ادبیات، استوار در علوم زبان، آشنا به اخبار عرب، مسلط بر



زبان عرب، حافظ خطبه‌ها و مناقرات آنها و راوی اشعار و ضرب‌المثل‌ها بود و در ورای این مسائل، او شاعری شیرین‌گفتار نیز بود که به زیبایی در سخن تصرف می‌نمود و به علاوه، نویسنده‌ای با انشایی بدیع بود.^(۱)

ابن ابی‌الحدید در اول ذی‌حجه سال ۵۸۶ قمری در مداین متولد شد و در آنجا نشو و نما کرد و از محضر استادان بزرگ بهره‌ها برد و به خواندن مشربهای کلامی پرداخت و به مذهب اعتزال‌گراییش پیدا کرد. از آنجا که اهل مداین شیعه بودند، او نیز بر شیوه آنها می‌رفت و قضایید معروف خود یعنی «علویات هفت‌گانه» را سرود و در این قضایید غلو بسیار کرد و شیعه جلوه نمود و در بسیاری از این ابیات راه «غلاة» را در پیش گرفت. وی در سال ۶۵۵ یا ۶۵۶ هجری درگذشت.^(۲) ابن ابی‌الحدید افزون بر ۱۶ تصنیف دارد که یکی از آنها همین شرح نهج‌البلاغه است که به گفته مؤلف، آن را در مدت چهار سال و هشت ماه نوشته و آن را برابر با مدت حکومت امیرالمؤمنین علی (ع) می‌داند.^(۳)

ب) مناقب علی (ع) در نگاه ابن ابی‌الحدید

ابن ابی‌الحدید تمام ۲۴۱ خطبه و ۷۸ نامه و ۴۸۹ کلمه کوتاه پندآموز نهج‌البلاغه را شرح و تفسیر کرده است؛ این امر گویای توجه و اهتمام مؤلف به شخصیت امام علی (ع) بوده است، هر چند که به گمان برخی از صاحب‌نظران، وی نتوانسته چهره تابناک امام علی (ع) را در لابه‌لای سخنانش نشان دهد و تنها با ارائه بحث‌های لغوی و ادبی، به ظاهر کتاب نهج‌البلاغه پرداخته و در بیان قصه‌ها و حکایت‌ها و ایراد مثل‌ها از حد اعتدال گذشته است و گاه در شرح خطبه‌ها تعصب روا داشته و به اظهار تأویلات دور از ذهن و نابجا و انصراف بی‌دلیل از ظاهر سخنان مولا علی (ع) پرداخته است.^(۴)

با این همه، آیینۀ ابن ابی‌الحدید می‌تواند زوایایی از زندگی و شخصیت امام علی (ع) را نشان دهد. در اینجا به اختصار، به بیان مناقب علی (ع) از نگاه ابن ابی‌الحدید می‌پردازیم:

«بدان که امیرالمؤمنین علی (ع) اختصاصاً با پیامبر (ص) رفت و آمدهایی داشت که احدی از مردم از آنچه میان پیامبر (ص) و علی (ع) می‌گذشت خبر نداشت. وی بارها راجع به معانی آیات قرآن و مفاهیم سخنان پیامبر (ص) از او سؤال می‌کرد و اگر سؤالی نمی‌کرد، پیامبر (ص) ابتدائاً و بالبدها، به آموزش و تعلیم او می‌پرداخت؛ که کسی دیگر



چنین موقعیتی نداشت. زیرا برخی از مردم، در مقابل ابهت پیامبر (ص) از او سؤال نمی کردند و گروهی دوست داشتند عربی بادیه نشین بیاید و از پیامبر سؤال کند و آنان بشنوند. گروهی نیز کودن و کندذهن و در بحث و تحقیق کم همت بودند و گروهی هم به جای طلب دانش و فهم، خود را به عبادت یا دنیاپرستی مشغول می کردند و گروهی هم مقلد بودند و سؤال نکردن و سکوت را وظیفه خود می دانستند. آخرین گروه هم همان دشمنان و معاندان بودند که دین نزدشان جایگاهی نداشت تا برای پی بردن به مسائل پیچیده و دقیق آن، وقت صرف کنند. علی (ع) علاوه بر مسائل یاد شده، از ذکاوت، تیزهوشی و سرشت پاک و نورانیت و صفای باطن برخوردار بود. طبیعی است که هرگاه محلی قابلیت و آمادگی داشته باشد و عامل مؤثر نیز موجود باشد و مانع یا موانعی در راه نباشد، اثر به کامل ترین شکل حاصل می شود. بنابراین علی (ع) همانگونه که حسن بصری گفته، ربانی این امت و صاحب فضیلت است؛ از این رو، فلاسفه او را پیشوای پیشوایان و حکیم اعراب دانسته اند.»^(۵)

قصاید

درخشان ترین و گویاترین تابلو از انعکاس شخصیت امیرالمؤمنین (ع) در آینه ابن ابی الحدید قصاید علویات اوست. چنانکه از نام قصاید برمی آید، آن قصاید راجع به فضایل علی بن ابی طالب (ع) و خانواده آن حضرت است که بخشی از متن یکی از آنها چنین است:

وَالصُّبْحُ أَبْيَضٌ مُسْفِرٌ لَا يُدْفَعُ
وَهُوَ الْمَلَأُ لَنَا غَدًا وَالْمَفْرَعُ
سَيَصْرُ مُعْتَقِدًا لَهُ أَوْ يَنْفَعُ
نَعَمَ الْمَرَادُ الرَّحْبُ وَالْمُسْتَرْبِعُ
خَلْفًا وَطَبْعًا لَا كَمَنْ يَتَطَبَّعُ
أَهْوَى لِأَجْلِكَ كَلَّ مَنْ يَتَشَبَّعُ
مَهْدِيكُمْ وَ لِـيَوْمِهِ أَتَوْعُ
كَالِمِّمِ أَقْبِلْ زَاخِرًا يَتَدَفَّعُ
مَشْهُورَةَ وَرِمَاحِ خَطِّ شُرْعٍ

عِلْمُ الْغُيُوبِ إِلَيْهِ غَيْرَ مُدْفَعِ
وَإِلَيْهِ فِي يَوْمِ الْمَعَادِ حِسَابُنَا
هُذَا اعْتِقَادِي قَدْ كَشَفْتُ غِطَاءَهُ
يَا مَنْ لَهُ فِي أَرْضِ قَلْبِي مَنْزِلُ
وَ تَكَادُ نَفْسِي أَنْ تَدُوبَ صَبَابَهُ
وَ رَأَيْتُ دِينَ الْإِعْتِزَالِ وَإِنِّي
وَلَقَدْ عَلِمْتُ بِأَنَّهُ لَا بَدَّ مِنْ
تَحْمِيهِ مِنْ جُنْدِ الْإِلَهِ كِتَابَتُ
فِيهَا لَالُ أَبِي الْحَدِيدِ صَوَارِمُ

وَرَجَالَ مَوْتٍ مُقَدِّمُونَ كَأَنَّهُمْ
تِلْكَ الْمَنَىٰ إِمَّا أَغْبَ عَنْهَا فَلِي
تَاللَّهِ لَا أُنْسَى الْحَسِينَ وَشِلْوَهُ
مُتَلَفَعًا حُمَرَ الثِّيَابِ وَفِي غَدِ
تَطَأَ السَّنَابِكُ صَدْرَهُ وَجَبِينَهُ
وَالشَّمْسُ نَاشِرَةٌ الدَّوْبِ ثَاكِلٌ
لَهْفِي عَلَى تِلْكَ الدَّمَاءِ تُرَاقِي فِي
يَأْبَىٰ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدٌ إِنَّهُ
فَهُوَ الْوَلِيُّ لِثَارِهَا وَهُوَ الْحَمُولُ
وَالدَّهْرُ طَوَّعٌ وَالشَّبِيبَةُ غَضَّةٌ

أَسَدُ الْعَرَبِينَ الرَّبْدُ لَا تَتَكَمَّعُ
نَفْسٌ تُنَازِعُنِي وَشَوْقٌ يَنْزِعُ
تَحْتَ السَّنَابِكِ بِالْعَرَاءِ مُورَعُ
بِالْحُضْرِ مِنْ فِرْدَوْسِهِ يَتَلَفَعُ
وَالْأَرْضُ تَرْجِفُ خَيْفَةً وَتَضَعُضُ
وَالدَّهْرُ مَشْقُوقُ الرِّدَاءِ مُقَنَّعُ
أَيْدِي أُمِّيَّةِ عَنُوءَةٍ وَتُضَيِّعُ
خَيْرَ الْوَرَىٰ مِنْ أَنْ يُطَلَّ وَيَمْنَعُ
لِعَبْبِهَا إِذْ كُلَّ عَوْدٍ يَضْلَعُ
وَالسَّيْفُ عَضْبٌ وَالْفُؤَادُ مُشَيِّعٌ (ع)

مناقب اختصاصی علی (ع)

امیرالمؤمنین علی (ع) در بعضی از خطبه‌ها و سخنان خود، به بیان مناقب و فضایل پیغمبر (ص) و انتساب خویش به پیامبر (ص) پرداخته است. ممکن است عده‌ای بیان اوصاف اختصاصی علی (ع) از جانب خود را نوعی خودستایی بشمارند و حال آنکه امام علی (ع) در خلال بیان این اوصاف خواسته است در جهت اهداف والای اسلام، حق را به حق خواهان معرفی نماید.

ابن ابی الحدید در این خصوص چنین سخن گفته است:

«بدان که امیرالمؤمنین (ع) آنگاه که به خود می‌بالد و با فصاحت مناقب و فضایل خود را - که خدای تعالی به او عطا کرده و تنها به او اختصاص داده و به آن وسیله او را بر همهٔ فصیحان عرب برتری بخشیده - می‌شمارد، یک‌دهم آنچه شخص پیامبر (ص) به حق دربارهٔ علی (ع) فرموده است، نمی‌شود. البته منظور من از آن اخبار، اخبار عام و شایعی چون حدیث غدیر، حدیث منزلت، داستان برائت، خبر نجوی، داستان خیبر و حدیث یوم‌الدار (در مکه و در ابتدای نبوت) نیست که امامیه با آن برای اثبات امامت او دلیل می‌آورند؛ بلکه منظور آن اخبار خاصی است که محدثین معتبر روایت کرده‌اند؛ همان خبرهایی که کمترین آنها دربارهٔ غیر او وارد نشده است. من از میان آن احادیث مقدار اندکی را آن هم از دانشمندان حدیث که متهم به طرفداری از



علی (ع) نیستند؛ بلکه اغلب آنان به ترجیح غیر علی بر علی اعتقاد دارند نقل می‌کنم. (۷)

خبر اول

یا علی، همانا خدا تو را زینت بخشیده با زینتی که بندگان را با زینتی محبوبتر از آن زینت نبخشیده، و آن زینت نیکوکاران نزد خدای تعالی یعنی بی‌اعتنایی به دنیاست. خدا تو را به گونه‌ای آفریده که چیزی را از دنیا نگزینی و دنیا از تو چیزی نگیرد. و محبت به مستمندان را به تو بخشیده و تو را با همراهی آنان و آنان را به امامت تو راضی کرده. ابونعیم این روایت را در کتاب معروف خود «حلیة الاولیاء» آورده و احمد بن حنبل در مسند دنباله روایت را به این صورت آورده است: «پس خوشا به حال آن کس که تو را دوست بدارد و از روی حقیقت تو را تصدیق کند و وای به حال کسی که با تو دشمنی کند و تو را تکذیب نماید.»

خبر دوم

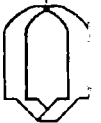
رسول اکرم (ص) به گروه اعزامی از «تقیف» فرمود: هر آینه تسلیم می‌شوید؛ یا کسی را همسان خودم به سوی شما می‌فرستم که گردنتان را می‌زند و فرزندانان را اسیر می‌کند و اموالتان را می‌گیرد. عمر گفت: هیچگاه تمنای امارت و حکومت نکردم جز آن روز. سینه‌ام به درد آمد و به تپش افتاد که شاید پیغمبر بگوید که آن شخص منم. پس رسول اکرم (ص) رو به جانب علی (ع) کرد و دوبار گفت: او این شخص است.

خبر سوم

رسول اکرم (ص) فرمود: خدا درباره علی (ع) با من عهدی کرد. پس گفتم: پروردگارا آن را برایم بیان کن؛ خداوند فرمود: بشنو؛ همانا علی پرچم هدایت، پیشوای اولیاء و نور راه هر کسی است که از من اطاعت کند. او آن سخنی است که من آن را ملازم پارسایان کردم، هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که از او اطاعت کند از من اطاعت کرده است. تو این را به علی (ع) بشارت بده.

خبر چهارم

رسول اکرم (ص) فرمود:



هر کس بخواهد به نوح در عزمش، به آدم در علمش، به ابراهیم در حلم و بردباری اش، به موسی (ع) در تیزهوشی اش و به عیسی (ع) در زهدش بنگرد پس به علی بن ابی طالب بنگرد و نظر کند.

خبر پنجم

هر کس خوشحال می شود که به زندگی من زنده باشد و با شیوه مردن من بمیرد و به دستگیره ای از آن یاقوت که خدای تعالی با دست خود آفریده و سپس به آن فرموده: «باش!» و آن پدیدار شده است چنگ زند، باید به ولایت علی بن ابی طالب چنگ زند.

خبر ششم

رسول اکرم (ص) فرمود:

قسم به آنکه جانم در دست اوست، اگر نمی بود که طوایفی از امتم درباره تو آنچه را می گفتند که نصاری به عیسی بن مریم گفتند، هر آینه امروز درباره تو سخنی می گفتم که از کنار گروهی از مسلمانان نگذری مگر اینکه خاک زیر پایت را برای برکت بردارند.

خبر هفتم

رسول اکرم (ص) در شامگاه روز عرفه، به سوی حاجیان رفتند و به ایشان فرمودند: همانا خداوند به وسیله شما به طور عام، بر ملائکه مباحات کرد و به طور عام، شما را آمرزید و به علی (ع) به طور خاص، مباحات کرد و مخصوصاً او را آمرزید. من به شما راجع به او (علی) سخنی می گویم که به خاطر ملاحظه خویشاوندی نیست و آن این است که سعادت مند کامل و حقیقی کسی است که علی (ع) را در زندگی و مرگش دوست بدارد.

خبر هشتم

رسول اکرم (ص) فرمود:

من اولین کسی هستم که در روز قیامت فراخوانده می شوم. پس از سمت راست عرش و از سمت سایه آن برمی خیزم. سپس پوشاکی می پوشم و بعضی از پیامبران به دنبال بعضی دیگر فراخوانده می شوند و از سمت راست عرش برمی خیزند و تن پوشهایی می پوشند و سپس علی بن ابی طالب به خاطر قرابتش با من و مقامش پیش من دعوت می شود و پرچم من که پرچم حمد و ثناست به او داده می شود و آدم و کسانی که بعد از او می آیند زیر آن پرچم آند.



خبر نهم

رسول اکرم (ص) فرمود: ای آنس، برای من آب بریز تا وضو بگیرم. سپس ایستاد و دو رکعت نماز خواند. آنگاه فرمود: اولین کسی که از این در بر تو وارد می‌شود پیشوای پرهیزکاران و سرور مسلمانان و خاتم وصیان است.

انس گفت: من عرض کردم امید که خدا آن کس را مردی از انصار قرار دهد. پس علی (ع) از در آمد و پیامبر اکرم (ص) فرمود: ای انس چه کسی آمد؟ گفتیم: علی (ع) آمد. پس پیامبر (ص) تبریک‌گویان به سوی او رفت و دست به گردن او انداخت و سپس شروع کرد تا عرق صورتش را پاک کند. علی (ع) عرض کرد: ای رسول خدا، درود خداوند بر تو و آل تو باد؛ امروز دیدم با من رفتاری داری که پیش از این با من چنین رفتاری نداشتی. پیامبر (ص) فرمود: چگونه رفتار نکنم در حالی که تو به جای من ادای وظیفه می‌کنی و صدای مرا به گوش مردم می‌رسانی و موارد اختلافی بعد از من را برایشان روشن می‌کنی.

خبر دهم

رسول اکرم (ص) فرمود: «سید العرب، علی» را برای من بخوانید. عایشه گفت: آیا تو سید العرب نیستی؟ پیامبر (ص) فرمود: من سید و آقای فرزندان آدم و علی (ع) سید العرب است. یک بار علی (ع) به امر پیامبر (ص) به دنبال انصار رفت، هنگامی که آنان نزد پیامبر (ص) آمدند، به ایشان فرمود:

ای گروه انصار، آیا شما را بر چیزی راهنمایی نکنم که اگر به او متوسل شوید، هرگز گمراه نمی‌شوید؟ فرمودند: چرا یا رسول‌الله...؟ پیامبر (ص) فرمود: این علی است. پس به خاطر محبت به من، او را دوست بدارید و با گرامی‌داشت و بزرگی من او را گرامی بدارید که جبرئیل از سوی خدای عزوجل به من رسانید تا این مطلب را برایتان بگویم.

خبر یازدهم

رسول اکرم (ص) فرمود:

درود و خیرمقدم به سید مؤمنان و پیشوای پرهیزکاران. به علی (ع) عرض شد: (در برابر این موهبت) چگونه شکر می‌کنی؟ علی (ع) فرمود: سپاس خدای را به خاطر آنچه به من داد و از او می‌خواهم مقام شکرگزاری را در برابر آنچه که به من داده است و از او می‌خواهم که بر آنچه به من داده، بیفزاید.



خبر دوازدهم

هر کس آرزو دارد که به زندگی من زندگی کند و با مرگ من بمیرد و در جنت عدن که پروردگرم آن را آماده ساخته، ساکن شود، باید بعد از من علی (ع) را دوست بدارد و ولی اش را دوست بدارد و از امامان بعد از من پیروی کند؛ که آنان عترت من هستند و از طینت و سرشت من آفریده شده اند و به آنان فهم و علم روزی داده شده است. پس وای بر تکذیب کنندگان و گسلندگان پیوند خویشی ام! خداوند شفاعت مرا به ایشان نمی رساند.

خبر سیزدهم

رسول خدا (ص) خالد بن ولید را در جمع گروهی و علی (ع) را در گروهی دیگر به یمن اعزام کرد و فرمود: «اگر هر دو با هم اتفاق حاصل کردید، علی بر مردم (حاکم) است و اگر از هم جدا شدید، هر یک از شما بر سپاه خود باشد. پس با هم اتفاق کردند و حمله نمودند و زنانی را اسیر کرده، اموالی به دست آوردند و مردمانی را کشتند. حضرت علی (ع) کنیزی را برای شخص خود اختصاص داد. خالد به چهار نفر از مسلمانان - از جمله بریده اسلمی - گفت: به سرعت، پیش پیامبر (ص) رفته و چنین و چنان بگوئید و مطالبی را به عنوان عیب علی (ع) نقل کرد. یکی از آنان پیش پیامبر (ص) آمد و گفت علی (ع) چنین کرده؛ پس پیامبر (ص) از آن شخص روی برگرداند. دیگری آمد و گفت علی چنان کرده؛ پس پیامبر (ص) از او روی برگرداند. بعد از آن بریده اسلمی آمد و گفت: یا رسول الله علی چنین کرده و کنیزی را به خود اختصاص داده. پس پیامبر (ص) خشمگین شد به حدی که چهره اش سرخ گردید و فرمود: علی (ع) را پیش من بیاورید و مکرر می گفت: علی از من است و من از علی هستم و بهره او از خمس بیش از آن است که برداشته. او ولی هر مؤمنی بعد از من است.

خبر چهاردهم

من و علی ۱۴ هزار سال پیش از آنکه خدا آدم را بیافریند نوری پیش روی خدای عزوجل بودیم. هنگامی که خدا آدم را آفرید آن نور را در او (آدم) تقسیم کرد و آن را دو بخش نمود. پاره ای از آن من بودم و پاره ای دیگر علی (ع).

خبر پانزدهم

ای علی، نگرستن به چهره تو عبادت است. تو در دنیا و آخرت سید و سروری.



هر که تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست. وای بر آنکه بر تو خشم گیرد!

خبر شانزدهم

در شب جنگ بدر، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: چه کسی برای ما آب می‌آورد تا بنوشیم؟ عده‌ای جمع شدند و علی (ع) ظرفی را برداشت و سپس به چاه تاریک عمیقی رسید. آن را در چاه فرو برد پس خدا به جبرئیل و میکائیل و اسرافیل وحی کرد: برای یاری محمد و برادرش و حزبش آماده شوید. فرشتگان در حالی که غریبی داشتند که هر کس آن را می‌شنید می‌ترسید، از آسمان فرود آمدند. آنگاه که برابر چاه رسیدند، با تعظیم و تکریم در برابر او سلام کردند.

خبر هفدهم

یک روز جمعه، پیامبر خطبه خواند و فرمود: ای مردم، قریش را مقدم دارید و از آنان پیش نیفتید و از آنان یاد بگیرید و به آنان یاد ندهید. نیروی مردی از قریش برابر دو مرد از غیر قریش است و امانت یک نفر از قریش برابر با امانت دو نفر از غیر قریش است. ای مردم، توصیه می‌کنم شما را به دوست داشتن خویشان قریش، یعنی برادر و پسر عمویم علی بن ابی‌طالب. جز مؤمن، کسی او را دوست نمی‌دارد و جز منافق، کسی او را دشمن نمی‌دارد. هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و هر که با من دشمنی کند خدا او را با آتش عذاب کند.

خبر هجدهم

صدیقان سه کس اند: حبیب نجار که از دورترین شهر دوان دوان آمد؛ مؤمن آل فرعون که ایمان خود را پنهان می‌کرد و علی بن ابی‌طالب که برترین آنها بود.

خبر نوزدهم

رسول اکرم (ص) فرمود: به خاطر علی (ع)، پنج خصلت به من عطا کرده‌اند که آنها پیش من از دنیا و هر چه در آن است دوست‌داشتنی‌تر است.

اول آنکه او در پیش خدای عزوجل به روی می‌افتد تا خداوند از حساب خلاق فارغ شود: دوم آنکه لوای حمد در دست اوست و آدم و فرزندانش زیر آن لوایند. سوم آنکه در مقابل حوض من ایستاده است و هر که را از امتم بشناسد آب می‌دهد. چهارم آنکه پوشاننده عورت من و تسلیم‌کننده من به خداست. پنجم آنکه بر او نمی‌ترسم که



بعد از ایمان کافر شود و بعد از محسن بودن زناکار گردد.

خبر بیستم

درهای خانه‌های گروهی از صحابه پیامبر (ص) به مسجد الرسول باز می‌شد. پیامبر (ص) روزی فرمود: همه درها را ببندید، مگر در خانه علی (ع). پس همه درها بسته شد. کسانی در این باره حرفهایی زدند و چون این حرفها به گوش پیامبر (ص) رسید. پیامبر فرمود: گروهی راجع به بستن در خانه‌ها و باز گذاشتن در خانه علی (ع) حرفهایی زده‌اند. من نه دری را بسته‌ام و نه گشوده‌ام، بلکه من مأمور شده‌ام؛ بنابراین، از امر (الهی) تبعیت کردم.

خبر بیست و یکم

در غزوه طائف، رسول خدا (ص) علی (ع) را فرخواند و با او به نجوا پرداخت و نجوایش به درازا کشید تا اینکه گروهی از صحابه این کار را ناخوش دانستند. یکی از آنان گفت: امروز نجوای پیامبر (ص) با پسر عمیش به طول انجامید. این خبر به پیامبر رسید؛ پس گروهی از آنان را جمع کرد و فرمود: چه کسی می‌گوید امروز نجوای پیامبر با پسر عمیش به طول انجامید؟ بدانید که من با او نجوا نکردم؛ بلکه خدا با او نجوا کرد.

خبر بیست و دوم

یا علی، من به واسطه نبوت بر تو غلبه دارم و بعد از من نبوتی در کار نیست؛ اما تو به واسطه هفت صفت بر مردم غلبه داری که احدی از قریش نمی‌تواند آن را انکار کند: تو در میان آنان، اولین ایمان آورنده به خدا، با وفاترین فرد نسبت به عهد خدا، برپادارنده‌ترین کس نسبت به فرمان خدا، بالسویه تقسیم‌کننده‌ترین فرد، نسبت به رعیت عادل‌ترین و نسبت به امور بیناترین و نزد خدا برترین آنان هستی.

خبر بیست و سوم

حضرت فاطمه (س) به رسول اکرم (ص) عرض کرد: مرا به ازدواج فردی فقیر درآوردی که هیچ مالی ندارد. پیغمبر (ص) فرمود: تو را به عقد پیش‌تازترین فرد نسبت به اسلام و بردبارترین آنان و دانشمندترین ایشان درآوردم. آیا نمی‌دانی که خدا به زمین نظر کرد و از آن پدر تو را برگزید و سپس دوباره نظر کرد و از آن شوهر تو را انتخاب کرد؟

خبر بیست و چهارم

بعد از جنگ حنین، سوره مبارکه فتح «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» نازل شد. در آن



هنگام، پیامبر (ص) بسیار سبحان‌الله و استغفرالله می‌گفت و سپس فرمود: ای علی، آنچه به آن وعده داده شده بودم سر رسید: فتح آمد و مردم گروه‌گروه در دین خدا وارد شدند و کسی نسبت به مقام من، به جهت تقدم تو در اسلام آوردن و خویشی‌ات با من و دامادی‌ات برای من، سزاوارتر از تو نیست. پیش از این، فردی از خاندان ابی‌طالب نبود، آنگاه قرآن نازل شد. بنابراین بنده شتافتم که آن را به فرزندش برسانم.^(۸)

ابن ابی‌الحدید بعد از بیان این بیست و چهار خبر در منقبت امام علی (ع) می‌گوید: بدان که ما این اخبار را به این جهت آوردیم که بسیاری از منحرفان از علی (ع) آنگاه که از کنار سخنان امام علی (ع) در نهج‌البلاغه و یا کتابی دیگر می‌گذرند و یا آن را دربرگیرنده نعمتهای خدا در حق ایشان می‌یابند و می‌بینند که پیامبر (ص) او را بر دیگران ترجیح داده است، علی (ع) را به «تیه» و تکبر و فخر و مباحات نسبت می‌دهند؛ چنان که روزی به عمر گفتند: علی را امیر ارتش و سردار جنگ قرار ده. عمر در جواب گفت: او متکبرتر است از این که او را فرمانده کنم و زیدبن‌ثابت نیز گفت: ما کسی را متکبرتر از علی (ع) و اسامه ندیده‌ایم.

ما این اخبار را آوردیم تا معلوم شود که توصیف امام علی (ع) راجع به خود و اهل بیت پیغمبر (ص) (از جمله در خطبه ۱۵۴) موجب ملامت نیست؛ بلکه امام علی (ع) شایسته این صفات بود و آنگهی، علی (ع) در بیان این صفات، هیچ‌گاه راه تکبر و خودبزرگ‌بینی را نپیمود؛ بلکه او از جهت خلق و خوی، لطیف‌ترین افراد بشر و از جهت طبع و سرشت، بزرگواری‌ترین آنان و از حیث فروتنی، متواضع‌ترینشان و از حیث صبر، شکیبای‌ترین آنان و گشاده‌روترین فرد بود؛ به گونه‌ای که بعضی نسبت مزاح و شوخی به او دادند و حال آنکه شوخی و مزاح با تکبر و خودبرتری بی‌سازگار نیست.

پس هدف مولا علی (ع) از ایراد خطبه‌هایی در مقام توصیف شخصیت خود را می‌توان از باب شکر نعمت و بیدار کردن غافلان از جهالت و غفلت نسبت به فضیلت‌هایی دانست که خداوند به او اختصاص داده و این امر از باب امر به معروف و برانگیختن مردم به یافتن اندیشه صحیح درباره‌ی علی (ع) و یا از باب نهی از منکر یعنی نهی از ترجیح دادن غیر علی (ع) در امر حکومت بر علی (ع) است؛^(۹) چنان که خداوند نیز فرموده است: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى (يونس - ۳۵): آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند، سزاوارتر به تبعیت است یا کسی که



هدایت نمی‌کند بلکه خود محتاج هدایت است؟

سیاست علی (ع)

ابن ابی‌الحدید در مقام توصیف سیاست حضرت علی (ع) و مقایسه آن با سیاست خلیفه دوم چنین می‌گوید:

بدان که گروهی از ناآگاهان نسبت به حقیقت کمال امیرالمؤمنین (ع) گمان کرده‌اند که عمر سیاستمدارتر از علی (ع) بود؛ در حالی که علی (ع) از عمر داناتر بود و نیز دشمنان و کینه‌ورزان در حق امام علی (ع) گمان کرده‌اند که معاویه از امام (ع) سیاستمدارتر و باتدبیرتر بود. آنچه در پی می‌آید به سیاست نیکوی امیرالمؤمنین (ع) می‌پردازد:

سیاستمدار زمانی موفق است که با رأی خود عمل کند و آنچه را به صلاح مملکت خویش می‌بیند جامه عمل بپوشاند و به تمهید امور و محکم کردن پایه‌های آن پردازد؛ خواه با شریعت هماهنگ باشد و خواه نباشد. و اگر سیاستمدار به خلاف آنچه گفتیم عمل کند، بعید است که امرش انتظام یابد.

امیرالمؤمنین علی (ع) مقید به قیود شریعت بود. از آن تبعیت می‌کرد و آن دسته از اندیشه‌های مربوط به جنگ و مکر و چاره‌جویی را که موافق با شریعت نبود نمی‌پذیرفت و رد می‌کرد. اما عمر که مجتهد بود، به قیاس و استحسان و مصالح مرسله عمل می‌کرد و نصوص عام را با آراء و استنباطات اصولی خود تخصیص می‌زد و در برابر خصم خود خدعه نشان می‌داد و با خدعه و حيله به کارگزاران خود امر می‌کرد. هر کس را که به گمان خود مستحق عقاب می‌یافت با تازیانه می‌زد. از کسانی که جرمی مرتکب شده و مستحق تنبیه بودند درمی‌گذشت. این همه برخاسته از نیروی اجتهاد و نظر شخصی او بود. اما امیرالمؤمنین علی (ع) اینگونه نبود و در برابر نصوص و ظواهر، به اجتهاد و قیاس متوسل نمی‌شد و امور دنیا را بر دین منطبق نمی‌کرد. طریقه این دو سیاستمدار مختلف بود. عمر تندخو و درشت بود اما علی (ع) بردبار و اهل گذشت و اغماض بود. در نتیجه، خلافت عمر توأم با قدرت بود و حکومت علی (ع) توأم با نرمی. علی (ع) با فتنه‌هایی چون قتل عثمان - که به مدارا با اصحاب احتیاج داشت - و فتنه جمل و صفین و نهروان مواجه بود که هیچ یک از آنها برای عمر پیش نیامد. (۱۰)



حقانیت علی (ع)

امام علی (ع) در خطبه ۱۴۴ نهج‌البلاغه درباره شرایط امامت می‌فرماید:
 إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ قُرَيْشٍ، غُرِسُوا فِي هَذَا الْبَطْنِ مِنْ هَاشِمٍ، لَا تَصْلُحُ عَلَي سِوَاهُمْ وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ. همانا امامان از قریشند که درخت آن را در خاندان بنی‌هاشم کاشته‌اند و دیگران درخور آن نیستند و دیگران صلاحیت ولایت ندارند.

ابن ابی‌الحدید معتزلی در تفسیر این فراز از سخنان امام علی (ع)، پس از بیان رأی معتزله، زبیدیه، راوندیه، کیسانیه و امامیه راجع به شرایط و ویژگیهای امامت می‌گوید: (۱۱)

«اگر به من بگویند که تو این سخن علی (ع) را بر اساس اصول و قواعد معتزله شرح دادی، حال بگو بینیم رأی تو راجع به این سخن که به صلاحیت قریش و بخصوص فرزندان بنی‌هاشم برای احراز امامت تصریح دارد چیست، در حالی که این رأی معتزلی‌ها - اعم از متأخران و متقدمانشان - نیست؟ من در جواب این سؤال خواهم گفت:

اظهارنظر در این خصوص مشکل است و من در این باره حرف و نظری دارم؛ هر چند که این سخن از علی (ع) صادر شده است و من هم همان را می‌گویم که علی (ع) فرموده است؛ زیرا برای من، امری ثابت و قطعی است که پیامبر (ص) در مورد علی (ع) فرموده است: «إِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَ أَنَّ الْحَقَّ يَدْوُرُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ» (۱۲).

ج) ابن ابی‌الحدید و نهج‌البلاغه

ابن ابی‌الحدید کلّ نهج‌البلاغه را نهری روان از یک سرچشمه، و نفسی به هم پیوسته و راهی یکنواخت و به هم بسته می‌داند و آن را چون جسم ساده و بسیطی می‌شناسد که بعضی از اجزای آن در ماهیت با اجزاء دیگر مخالف نیست و همانند قرآن عزیز است که آغازش چون میانه و میانه‌اش چون پایان آن است و هر سوره‌ای از آن در شیوه و نظم و هنر مانند بقیه آیات و سوره‌هاست. (۱۳)

در این بخش به بیان جایگاه و منزلت علی (ع) از نظر ابن ابی‌الحدید پرداختیم. در بخش بعد به بیان پاره‌ای از تفسیرها و تأویلات دور از ذهن ابن ابی‌الحدید در مقام تشریح سخنان امام علی (ع) خواهیم پرداخت.



د) شمه‌ای از تأویلات دور از ذهن ابن ابی‌الحدید در شرح و تفسیر نهج‌البلاغه

در بخش پیشین، به تماشای سیمای زیبا و جلوه فریبای علی (ع) در آیینۀ ابن ابی‌الحدید پرداختیم و به این نکته اشاره کردیم که گاه آیینۀ ذهن بشر خاصیت واقع‌نمایی خود را از دست می‌دهد؛ زیرا بشری که هوا و خطا و سهو و نسیان و توجیه و تأویل و حمیت و عصیّت در او راه دارد، حقیقت را آنگونه که هست نمی‌تواند ببیند یا نمی‌خواهد ببیند در نتیجه، همان‌گونه که می‌بیند یا می‌خواهد ببیند گزارش می‌کند. در این نوشتار، به گوشه‌هایی از آن دخل و تصرف‌ها و تأویلات و توجیهاات ابن ابی‌الحدید در دیدن و نمایاندن سیمای علی (ع) می‌پردازیم:

۱- تأویل شکوائیه شقشقیه

الف: «أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَمَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى»: آری، به خدا سوگند، پسر ابو قحافه خلافت را چون جامه‌ای پوشید در حالی که می‌دانست جایگاه من نسبت به خلافت همانند جایگاه محور آسیاب به سنگ آسیاب است. (۱۴)

امیرالمؤمنین علی (ع) در این سخن با بیان شمه‌ای از ویژگی‌های خود که خلیفه‌اؤل نیز به آنها علم و یقین دارد، اهلیت خویش را برای احراز مقام حاکمیت و عدم اهلیت غیر خود را گوشزد می‌کند و حکمت و دانش و عرفان خود را عامل این برتری بر دیگران می‌داند.

ابن ابی‌الحدید در مقام شرح این سخن امیرالمؤمنین علی (ع) بسیار سهل و آسان از کنار این سخن می‌گذرد و در حالی که روی سخن علی (ع) با خلیفه اؤل است، بدون اشاره به این سخن حضرت، تنها به توجیه عملکرد مردم در انتخاب خلیفه اؤل می‌پردازد و می‌گوید:

«مردم از کسی که در فضیلت، جهاد، علم، سیادت و شرافت مانندی ندارد عدول کرده و باکسی بیعت کردند که او نیز با تقوی و عادل بود. این داستان شبیه این است که در شهری دو فقیه باشند یکی عالم و دیگری اعلم، اما پادشاه فقیه عالم را به منصب قضاوت می‌گمارد نه فقیه اعلم را. در نتیجه فقیه اعلم متألّم می‌شود و احیاناً شکایت می‌کند. این کار خدشه‌ای به کار قاضی وارد نمی‌کند و موجب فاسق خواندن او

نمی‌شود.» وی در ادامه می‌گوید: «چون اصحاب ما نسبت به صحابه حسن ظنّ دارند، کار ایشان را حمل بر صحت کرده و معتقدند به خاطر مصلحت اسلام و نیز ترس از فتنه‌ای که نه تنها خلافت، بلکه نبوت را نیز تباه می‌ساخت، از اشرف و افضل و احقّ به شریف فاضل عدول کرده‌اند.» (۱۵)

ب: «فَيَا عَجَبًا بَيْنَنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لآخر بَعْدَ وَفَاتِهِ» در شگفتی در حالی که خلیفه اول همواره در طول زندگی خود، می‌گفت: «خلافت را از من بگیرید»، اما اکنون آن را برای بعد از وفات خود به عقد دیگری در می‌آورد، و به نام او می‌گرداند. ابن ابی‌الحدید در توضیح این فراز، ابتدا می‌گوید: اقدام خلیفه اول در معرفی عمر به عنوان خلیفه مسلمانان جهت تبعیت، پس از آنکه بارها گفته بود: «أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ»: خلافت را از من بگیرید که من بهترین شما نیستم، اقدامی خلاف زهد است. اما شارح معتزلی در ادامه شرح این فراز، در مقام توجیه و تأویل سخن خلیفه اول می‌گوید: «مقصود خلیفه اول از این سخن آن است که او شوق بیعت با خود را در دلها برانگیزاند و آنان را از ولایت و حکومت خود باخبر کند و از میان آنان خرسند و ناخرسند و نیز دوستدار و دشمن نسبت به خود را بشناسد. بنابراین، آنگاه که اندیشه‌ها و دل‌ها به او آرام گرفت و دل‌ها به بیعت با او اذعان کردند، به امارت و حکومتش ادامه داد و همانند خلفاء درباره رعیت حکم کرد و این اقدام، یعنی سپردن خلافت به کسی که سزاوار آن است (عمر)، برای او زشت نبود.» (۱۶) وی در مقام توجیه این اقدام خلیفه اول، به سخن امام علی (ع) بعد از قتل عثمان به هنگام تقاضای مردم از آن حضرت برای بیعت اشاره می‌کند که حضرت علی (ع) همانند خلیفه اول سخن گفت آنگاه که فرمود: «دَعُونِي وَالْتَمِسُوا غَيْرِي فَأَنَا لَكُمْ وَزَيْرًا خَيْرٌ مِنِّي لَكُمْ أَمِيرًا». ابن ابی‌الحدید در ادامه سخن خود و اگذاری امامت را به امام حسن (ع) از سوی امام علی (ع) به هنگام مرگ شبیه اقدام خلیفه اول می‌داند. (۱۷)

پر واضح است که ابن ابی‌الحدید قیاسی مع الفارق کرده است؛ زیرا:

اولاً: علی (ع) به عنوان معصوم یا لااقل عادل منصف این ایراد یعنی واگذاری خلافت بدون مشورت به خلیفه دوم را متوجه خلیفه اول می‌داند و اگر این امر برای خلیفه اول روا بود حضرت به او ایراد نمی‌گرفت همچنان که درباره بسیاری از اعمال او ایراد نگرفته است.



ثانیاً: خلیفهٔ اوّل و اهل سنت که امامت را شورایی و آن را منوط به نظر «اهل حلّ و عقد» می‌دانند در این مورد از این اصل تخطی کرده‌اند؛ اما حضرت علی (ع) و شیعه امامت را انتصابی و امری الهی می‌دانند.

ثالثاً: تفاوت میان سخن علی (ع) و خلیفهٔ اول در این است که علی (ع) اهلیت خود را برای حکومت رد نکرد و تنها خواست در برابر مردمی که در موقع مناسب حق را رها کرده‌اند و اکنون به سراغ آن آمده‌اند اتمام حجت کرده باشد و شکوه‌ها و شکایت‌های امام علی (ع) از اوضاع و احوال زمانه همگی برای بیان حقیقت اوست. حال، چگونه ممکن است پس از مراجعهٔ مردم تقاضایشان را رد کند؟ نکته دیگر آنکه گفتار خلیفهٔ اوّل حاکی از صلاحیت غیر او برای خلافت است و این از ظاهر سخن خلیفه برداشت می‌شود.

۲- تأویل اقدام مهاجران در سقیفه

خطبهٔ ۶۶ نهج البلاغه متضمّن کیفیت برخورد امام علی (ع) با فتنه سقیفه است. آنگاه که اخبار مربوط به سقیفه به امیرالمؤمنین علی (ع) می‌رسد، حضرت علی (ع) می‌فرماید: استدلال مهاجران در سقیفه چه بود؟ می‌گویند: مهاجران به درخت (پیغمبر «ص») احتجاج کردند و حضرت علی (ع) می‌فرماید: «اِحْتَجُّوا بِالشَّجَرَةِ وَ اَضَاعُوا الثَّمَرَةَ» آنان به درخت پیغمبر (ص) احتجاج و استدلال کردند، اما میوهٔ آن درخت، یعنی ما اهل بیت را نادیده گرفتند. شبیه این سخن نیز از امام علی (ع) نقل شده است، آن جا که فرمود: اگر مهاجران به واسطهٔ قرابتشان با پیامبر (ص) در برابر انصار احتجاج کردند، پس ما هم در برابر مهاجران حجت قاطعی داریم.... (۱۸)

ابن ابی‌الحدید در مقام تفسیر این خطبه، حوادث روز «سقیفه بنی ساعده» را مرور می‌کند و سپس به بیان گوشه‌هایی از برخورد ابوبکر و عمر با حضرت فاطمه (س) می‌پردازد:

«روزی فاطمه (س) و عباس نزد ابوبکر آمده و خواستار دریافت میراثشان (فدک) از وی شدند، اما ابوبکر در جواب گفت: من از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: ما گروه انبیاء ارث به جای نمی‌گذاریم؛ آنچه از ما می‌ماند صدقه است. و آل محمد (ص) از این مال می‌خورد. من جز کاری که پیامبر (ص) کرده نمی‌کنم. بنابراین



فاطمه (س) ناراحت شد و با ابوبکر سخن نگفت تا اینکه از دنیا رخت بریست. (۱۹) عمر نیز بر خورد بهتری با حضرت زهرا (س) نداشت.

ابوبکر احمد بن عبدالعزیز روایت می‌کند که مردانی از مهاجران به خاطر بیعت بدون مشورت با ابوبکر به خشم آمدند. علی (ع) و زبیر نیز به خشم آمدند و وارد منزل حضرت زهرا (س) شدند در حالی که سلاح همراه خود داشتند. عمر با گروهی وارد خانه حضرت زهرا (س) شدند. حضرت فاطمه (س) فریادی کشید و آنان را به خدا قسم داد. آن گروه شمشیر علی (ع) و زبیر را گرفته و آن را به سنگ زدند و شکستند و آنان را برای بیعت بردند. (۲۰) روایت دیگری مشابه همین روایت رسیده، که خلاصه آن چنین است: عمر همراه گروهی از انصار و تعداد کمی از مهاجران به سوی خانه فاطمه (س) آمد و گفت: قسم به آنکه جانم در دست اوست، برای بیعت از خانه خارج می‌شوید یا خانه را بر شما آتش می‌زنم...» (۲۱) ابن ابی‌الحدید در پایان این مطلب، درباره چگونگی برخورد خلیفه اول و دوم با حضرت زهرا (س) به گونه‌ای اظهار نظر می‌کند که خالی از تعصب نیست:

«درباره حضرت زهرا (س) صحیح آن است که گفته شود وی نسبت به ابوبکر و عمر دلگیر بود؛ از این‌رو، وصیت کرد که آن دو بر او نماز نخوانند. البته در نزد اصحاب ما این از اموری است که بر آن دو بخشیده می‌شود، هر چند که سزاوارتر آن بود که به زهرا احترام بگذارند و او را گرامی بدارند. لکن آن دو از تفرقه ترسیدند و از فتنه و آشوب نگران بودند و آنچه به گمانشان سزاوارتر بود انجام دادند. ایشان از لحاظ دیانت و یقین در مرتبه والایی بودند که در آن شکی نیست. البته وقوف و آگاهی کامل بر علل و اسباب حوادث گذشته دشوار است و حقیقت آنها را تنها شاهدان بر آن حوادث می‌دانند؛ بلکه شاید حاضران و بینندگان نیز باطن امر را ندانند. پس تخطی از اعتقاد نیکو نسبت به آن دو (ابوبکر و عمر) به خاطر این برخورد جایز نیست؛ زیرا خداوند آمرزنده و باگذشت است و اگر گناه اینان ثابت شود، گناه کبیره نیست، بلکه گناه صغیره‌ای است که قابل آمرزش است و باعث از میان رفتن دوستی نسبت به آنان نمی‌شود.» (۲۲)

۳- تأویل فتنه بودن بیعت با خلیفه اول

حضرت علی (ع) پس از پذیرفتن حکومت در سخنی فرمودند: «لَمْ تَكُنْ بِيَعْتِكُمْ

إِيَّايَ فُلْتَةً: بیعت شما با من خطا نبود. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: این سخن علی (ع) تعریض و اشاره به سخن عمر است. (۲۳) که گفته: «كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فُلْتَةً وَقَى اللَّهُ شَرَّهَا فَمَنْ عَادَ أَلَى مِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ»: بیعت با ابوبکر خطا بود. خداوند شرش را دور ساخت و هر کس به مثل چنین بیعتی بازگردد او را بکشید. حال ببینیم لغت «فلته» در کلام حضرت به چه معنایی است:

۱- ابوعلی می‌گوید: «فلته» به معنی لغزش و گناه نیست؛ بلکه به معنی امر ناگهانی است که توأم با اندیشه و مشاوره نباشد.

۲- صاحب فرهنگ «کتاب العین» می‌گوید: «فلته» کاری است که از استحکام و اتقان برخوردار نباشد، اگرچه لفظ مختص به این معنا نیست و دارای اشتراک لفظی است.

۳- صاحب فرهنگ «صاحح» هم مشابه این معنا را ذکر کرده است. (۲۴)

از ظاهر سخن مولا علی (ع) برمی‌آید که بیعت مردم با او حساب شده و از روی اندیشه بود، نه همچون بیعت با ابوبکر ناگهانی و دور از فکر و اندیشه و از ظاهر سخن عمر هم همین معنا برداشت می‌شود. اما ابن ابی‌الحدید معتقد است که سخن عمر راجع به ابوبکر از روی مذمت و نکوهش او نبوده، بلکه عمر کسی است که ابوبکر را بزرگ می‌شمرده است.

ابن ابی‌الحدید بنا بر گفته ابوعلی، «فلته» را بر غیر معنای ظاهرش گرفته و می‌گوید: عرب به روز آخر ماه حلال که فردایش ماه حرام شروع می‌شود «فلته» می‌گوید، بدین معنا که اگر انسان وارد ماه حرام شود، به دنبال خون (خواهی) نمی‌رود و اگر آخرین روز ماه حلال خونخواهیش را گرفت، امری را که در شرف فوت شدن بود، دریافته است. با این توجیه، منظور عمر از سخنش این است که بیعت با ابوبکر باعث شد امر خلافت و جانشینی پیامبر (ص) که در شرف از میان رفتن بود سامان یابد. بر همین پایه، ابن ابی‌الحدید جمله «وَقَى اللَّهُ شَرَّهَا» را به تأویل برده و می‌گوید: «مراد خلیفه دوم از این جمله این است که خدا شر اختلاف در آن را حفظ کرد و جمله بعد را اینگونه معنا می‌کند: هر کس بدون مشورت به بیعتی این چنین بازگردد و جماعت مسلمانان هم نباشند که موجب صحت آن بیعت گردند و ضرورتی هم برای این بیعت در کار نباشد و کسی بخواهد با قهر و اجبار، مردم را به بیعت وادار کند او را بکشید. (۲۵)

در خاتمه می‌توان نتیجه گرفت که آنچه از کلام امام علی (ع) و عمر استنباط می‌شود آن است که «فَلْتَه» به معنی کار نسنجیده است و توجیه شارح معتزلی هم تأییدی بر همین معنایی است که از ظاهر لفظ برداشت می‌شود؛ یعنی کار نسنجیده و دور از تفکر و اندیشه؛ چرا که به گمان وی کاری که در شرف نادیده گرفتن بود (امر خلافت و جانشینی پیامبر «ص»)^۴ به سرعت و بی‌اندیشه رو به راه شد و به اصطلاح، سردمداران سقیفه با این کار خواستند از وقوع فتنه در دین جلوگیری کنند و با این بیعت موسوم به «فلته» خواستند آتش فتنه بی‌زامداری را خاموش کنند، بنابراین، به جای پاشیدن آب، هیزم به آتش افزودند.

۴- تأویل سیر قهقرایی امت پیامبر (ص)

«حَتَّى إِذَا قَبِضَ اللَّهُ رَسُولَهُ رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ وَ غَالَتْهُمْ السُّبُلُ وَ ائْتَكَلُوا عَلَى الْوَلَائِحِ وَ وَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ وَ هَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أَمَرُوا بِمُودَّتِهِ وَ نَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رِصِّ آسَاسِهِ».

آنگاه که خدا پیامبرش را قبض روح کرد، گروهی به عقب برگشتند و اختلاف اندیشه‌ها آنان را هلاک کرد و بهانه‌هایی نمودند و قطع رحم کرده و به غیر رحم پرداختند در حالی که مأمور به اظهار مودت نسبت به ایشان بودند. ایشان ساختار را جابه‌جا کردند و به جای دیگر بردند. (۲۶)

ابن ابی‌الحدید داستان سقیفه را از مصادیق عقب‌گرد و بازگشت جامعه اسلامی به عقب که در سخن امیرالمؤمنین (ع) بدان اشاره شده نمی‌داند و تنها واقعه جمل و صفین را از مصادیق این بازگشت می‌شمارد و کسانی چون عمرو عاص، مغیره بن شعبه، مروان بن حکم، ولید بن عقبه، حسیب بن مسلمه، بسر بن ارسطاه، عبدالله بن زبیر، سعید بن عاص، حوشب، ذی‌الکلاع و شرحبیل بن سمط و ابوالاعور را از مصادیق بازگشت‌کنندگان به عقب می‌خواند. وی معتقد است که هر چند سخن حضرت بر سیر قهقرایی جامعه بلافاصله بعد از رحلت پیامبر (ص) دلالت دارد، اما محال نیست که افراد مذکور بلافاصله بعد از رحلت پیامبر (ص) عقب‌گرد کرده، دشمنی با علی (ع) را در سینه‌ها پنهان نموده باشند. چرا که اینان از شمشیر پیامبر (ص) می‌ترسیدند و حالا دیگر پیامبر (ص) در میانشان نبود. (۲۷) [ولذا دیگر هراسی نداشتند.]



در اینجا، توجه به دو نکته شایان توجه است:

اول آنکه: اگر واقعه سقیفه که بلافاصله بعد از رحلت پیامبر (ص) پدید آمده از مصادیق بازگشت به عقب نیست پس مصداق چه امری است؟

دوم آنکه: آیا خطر افراد مذکور برای اسلام و دین بدان اندازه زیاد بوده و آیا آنان به این اندازه خطر آفرین بوده‌اند که حضرت برای معرفی آنان - اگرچه بالاجمال - و با اشاره به ایراد سخن پرداخته است؟

سوم آنکه: آیا عاقلانه و خردمندانه است که بگوییم مراد از «حَتَّى قَبِضَ اللَّهُ نَبِيَّهٖ»: یعنی آنگاه که خدا پیامبرش (ص) را قبض روح کرد، حوادثی چون جمل و صفین است که تقریباً ۲۶ یا ۲۷ سال بعد از رحلت پیامبر (ص) واقع شده و آیا جز حوادث مذکور هیچ حادثه دیگری در جامعه اسلامی پدید نیامده که رنگ و بویی از جاهلیت و بازگشت به عقب داشته باشد؟

چنانچه ملاحظه می‌شود، ابن ابی‌الحدید تلاش می‌کند تا تنها افراد مذکور را از جمله مصادیق بازگشت‌کنندگان به عقب معرفی کند و در حد امکان، حادثه سقیفه و تبعات آن را از مصادیق مفهوم بازگشت به عقب برکنار دارد. اما آنچه از ظاهر سخن برمی‌آید این است که سخن حضرت علی (ع) هم به واقعه سقیفه اشاره دارد - چنان که ما برآینم و شارح نیز آن را رد نکرد - و هم به دو واقعه جمل و صفین و خروج افراد مذکور از اطاعت علی (ع) - چنانکه شارح به آن معتقد است - البته خطبه ششم نهج البلاغه نیز مدعای ما را تأیید می‌کند؛ آنجا که حضرت علی (ع) می‌فرماید:

«فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعاً عَنِ حَقِّي مُسْتَأْثِراً عَلَيَّ مِنْذُ قَبْضِ اللَّهِ نَبِيَّهٖ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا».

به خدا قسم، بعد از رحلت پیامبر (ص) تاکنون، مرا از حقم بازداشتند و دیگری بر من پیش داشتند. (۲۸)

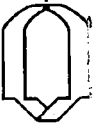
۵- تأویل شرایط امامت از دیدگاه امام علی (ع)

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمَهُمْ بِأَمْرٍ... فِيهِ» ای مردم شایسته‌ترین فرد نسبت به این امر (حکومت) قوی‌ترین آنان و داناترین ایشان نسبت به امر الهی است.



ابن ابی‌الحدید در توضیح این عبارت از خطبه ۱۷۴ نهج‌البلاغه، چنین می‌گوید: «به نظر ما و یاران بغدادادیمان امامت «مفضول» (غیرافضل) صحیح است؛ زیرا علی (ع) در این سخن خود نفرمود امامت غیراقوی فاسد است؛ بلکه فرمود: مستحق‌ترین مردم نسبت به امامت قوی‌ترین (سیاستمدارترین) و داناترین (فقیه‌ترین) آنها نسبت به امر الهی است. اصحاب ما مستحق‌تر بودن علی (ع) را نسبت به امامت انکار نمی‌کنند؛ اما در عین حال، قائل به صحت امامت امامان پیش از علی (ع) هستند. بنابراین منافاتی نیست میان اینکه علی (ع) شایسته‌تر و مستحق‌تر باشد، و امامت غیرعلی (ع) هم صحیح باشد. (۲۹)

اگر ادعای ابن ابی‌الحدید مبنی بر صحت امامت غیرافضل و یا رجوع مردم از بیعت با امام افضل و احق و اشرف و به جای آن بیعت با غیرافضل و احق و اشرف درست باشد پس دیگر شکوه و شکایت امام علی (ع) از مردم و خلفاء در امر حکومت چه وجهی دارد؟ مگر نه این است که انسان در انتخاب میان سزاوار و سزاوارتر مخیر است؟ و در این مورد هم اگر مردم به قوی (سیاستمدار) و دانا (فقیه) مراجعه کرده‌اند، می‌توان کارشان را بر صحت حمل کرد



۶- تأویل سخن علی (ع) مبنی بر ستم امت اسلام به زهرا (س)
 «سَتَّبَعْتُكَ ابْنَتُكَ بِنَصَائِرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا».

ای رسول خدا، به زودی دخترت به تو خبر می‌دهد که چگونه امت جمع شدند و به او ستم کردند.

خطبه ۱۹۵ نهج‌البلاغه رنجنامه امام علی (ع) و بیان ناراحتی‌های روحی و رنج شدید ایشان به خاطر مصیبت فقدان حضرت زهرا (س) است.

ابن ابی‌الحدید در تفسیر این خطبه بدون بیان علت یا علل ایراد این رنجنامه و درددل حضرت علی (ع) با پیامبر (ص)، تنها به بیان آخرین سخن پیامبر (ص) به هنگام مرگ اشاره می‌کند که خطاب به فاطمه (س) فرمود: ای فاطمه آیا راضی نمی‌شوی که سرور زنان این امت باشی؟ همچنین ابن ابی‌الحدید این روایت را از پیامبر (ص) نقل می‌کند که فرمود: سرور زنان عالم چهار کس‌اند: خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد (ص)، آسیه دختر مزاحم، و مریم دختر عمران.^(۳۰) شارح در خاتمه تفسیر

خطبه، شکوائیه و رنجنامه علی (ع) در خصوص کم لطفی امت پیامبر (ص) در حق علی (ع) را تنها متوجه انصار می‌داند و می‌گوید:

«اگر کسی بگوید آیا برای ابوبکر که جنگ و دندان انصار را نسبت به خلافت می‌دید جایز بود که امر (خلافت) را به تأخیر اندازد تا علی (ع) از خانه بیرون آمده و در شورا حاضر شود، در جوابش خواهم گفت: این سخن حضرت شخصاً متوجه ابوبکر نیست، بلکه شکایت حضرت از دست صحابه است که بدون حضور او به مشورت با یکدیگر پرداختند؛ بنابراین، جایز است که بگوییم بیشتر رنج علی (ع) و شکایتش متوجه انصار است که باب استبداد و غلبه [بر حق] را گشودند.» (۳۱)

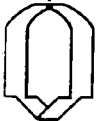
باید به ابن ابی‌الحدید و سایر همفکران او گفت که نارضایتی امام علی (ع) از انصار به معنی رضایت ایشان از مهاجران نیست، زیرا علی (ع) در برخورد با مهاجران که در سقیفه به درخت نبوت احتجاج کرده و برتری خود را بر شورا تحمیل کرده بودند فرمود: «اِحْتَجُّوا بِالشَّجَرَةِ وَ اَصْأَعُوا الشَّمْرَةَ» مهاجران به درخت (پیامبر «ص») احتجاج کرده و میوه آن (اهل بیت) را ضایع و تباه کردند و به علاوه، خطبه شفشقیه و بسیاری از خطبه‌های دیگر علی (ع) بیانگر نارضایتی امام علی (ع) از دست اصحاب پیامبر (ص) و حتی از خلفاء است.

۷- تأویل انتقاد امام علی (ع) از عملکرد ام‌المؤمنین

«أَمَا فُلَانَةٌ فَادْرِكْهَا رَأَى النِّسَاءِ، وَ ضَعْنٌ غَلَا فِي صَدْرِهَا كِمِرْجَلِ الْقَيْنِ، وَلَوْ دُعِيَتْ لِنَتَّالٍ مِنْ غَيْرِي مَا أَتَتْ إِلَيَّ لَمْ تَفْعَلْ وَلَهَا بَعْدُ حُرْمَتُهَا الْأُولَى وَ الْحِسَابُ عَلَيَّ أ...»: فلانی (عایشه) را اندیشه زنانه و نیز حقد و کینه فراگرفت که همچون کوره آهنگری در سینه‌اش جوشید و اگر از او می‌خواستند آنچه با من کرده با دیگری بکند، نمی‌کرد. حرمت او لیه او بجاست و حساب او در قیامت با خداست.» (۳۲)

ابن ابی‌الحدید در توضیح این فراز از خطبه ۱۵۶، درباره عایشه و اقدام او در همراهی با طلحه و زبیر بر ضد امیرالمؤمنین علی (ع) می‌گوید:

«اگر کسی بگوید آخرین فراز از سخن فوق نمایانگر توقف امام علی (ع) در خصوص سرنوشت عایشه است در حالی که شما معتزلی‌ها می‌گویید او (عایشه) اهل بهشت است، پس چگونه میان اعتقادتان و سخن علی (ع) ارتباط برقرار می‌کنید؟ در



پاسخ خواهیم گفت: ممکن است علی (ع) این سخن را قبل از رسیدن خبر متواتر توبه عایشه ایراد کرده باشد؛ زیرا اصحاب ما می‌گویند: وی بعد از قتل امیرالمؤمنین (ع) توبه کرد و پشیمان شد و گفت: آرزو می‌کردم ده پسر از پیامبر (ص) می‌داشتم و تمامی آنها می‌مردند اما روز جمل نمی‌آمد. وی (عایشه) بعد از قتل علی (ع) او را تحسین و مناقبش را منتشر می‌کرد، به علاوه اینکه بعد از جنگ جمل گریه می‌کرد به حدی که روپند و مقنعه‌اش خیس شد و از خدا طلب آمرزش کرد و اظهار پشیمانی نمود، اما خبر توبه‌اش بعد از جمل به امیرالمؤمنین علی (ع) نرسید به گونه‌ای که حجت و دلیلی قاطع برای او باشد. که خبر مستفیض توبه و پشیمانی عایشه بعد از قتل علی (ع) بود تا آنکه وی با حالت توبه از دنیا رفت و توبه‌کننده آمرزیده است و به نظر ما قبول توبه (از سوی خدا) واجب است که در اینجا وقوع توبه او مورد تأکید است. به علاوه روایاتی نیز در دست است که می‌گوید او در آخرت همسر پیامبر (ص) است همانگونه که در دنیا همسر او بوده است. این خبر ما را وامی‌دارد تا اثبات توبه‌اش را بپذیریم چرا که توبه او به حد تواتر رسیده است. (۳۳)

شک و تردیدی در سخن مولا علی (ع) نیست که حرمت همسر پیامبر (ص) به جا و حسابش در قیامت با خداست. اما در خصوص توبه عایشه بعد از شهادت امیرالمؤمنین علی (ع) اخباری در دست است که حاکی از خوشحالی وی نسبت به خبر شهادت علی (ع) است:

«آنگاه که عایشه خبر شهادت علی (ع) را شنید سر بر سجده نهاد و چون سر برداشت شعری را که برای اظهار مسرت از مرگ کسی می‌خواند خواند:

فَأَلَقْتُ عَصَاهَا وَأَسْتَقَرَّتْ بِهَا النَّوَى كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْأَيَابِ الْمَسَافِرِ

یعنی عصا را دور افکند و آرام شد و ترک مسافرت کرد، چنان که شخص مسافر پس از مراجعت دیده‌اش روشن شود و از رنج سفر آسوده گردد. (۳۴)

روایت دیگر این که عایشه به خاطر بغض به علی (ع) نام غلام خود را عبدالرحمن گذاشت به خاطر این که به عبدالرحمن بن ملجم قاتل علی (ع) علاقه داشت. (۳۵)

۸- تأویل انتساب مزاح از سوی خلیفه دوم به علی (ع)

«عَجَبًا لِّإِنِّ النَّابِغَةَ يَزْعَمُ لِأَهْلِ النَّسَامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَةً وَأَنِّي أَمْرُؤٌ تَلْعَابَةٌ أَعَافِسُ وَ

اُمّارِس.»

در شگفتی از پسر نابغه (مادر عمروعاص) که برای اهل شام این گمان را پدید آورده که من اهل مزاح و بازی‌گری هستم و به بیهودگی امور می‌گذرانم (خطبه ۸۴). بعد از جنگ صفین عمروعاص در شام تبلیغات وسیعی مبنی بر صدور مزاح بسیار از سوی علی (ع) به راه انداخت و به علاوه او را به آمد و شد زیاد با زنان متهم کرد. مورّخین اصل این شایعه را ناشی از رأی خلیفه دوم می‌دانند و می‌گویند: روزی عبدا... بن عباس در نزد عمر بود که عمر نفس عمیقی کشید به گونه‌ای که ابن عباس می‌گوید: گمان کردم استخوان‌های سینه‌اش از هم جدا شد. گفتم: این آه هم و غم شدیدی را از تو برآورد. عمر گفت: آری به خدا ابن عباس فکر می‌کردم بعد از خود خلافت را در چه کسی قرار دهم ولی فکرم به جایی نرسید. پس عمر گفت: ابن عباس شاید دوستت علی (ع) را برای این کار سزاوار بدانی؟ گفتم: عیبی ندارد که در جهاد و سابقه و خویشی با پیامبر (ص) و علم و دانش پیشتان است. عمر گفت: راست گفتمی اما او شخصی شوخ طبع است. (۳۶)

ابن ابی‌الحدید انتساب مزاح و شوخی را به امیرالمؤمنین علی (ع) رد کرده و می‌گوید:

«اگر حال علی (ع) را در روزگار رسول... (ص) ملاحظه و تأمل کنی درمی‌یابی که بعید است بتوان نسبت مزاح و شوخی به او داد و اصلاً نه در کتابهای شیعه و نه در کتابهای محدّثین چیزی در این ارتباط نقل نشده است. ابن ابی‌الحدید (در ادامه این مطلب سخن عمر در شأن علی «ع» را از سر عیب‌جویی نمی‌داند و) می‌گوید: کسی که در کتابهای سیره تأمل کند درمی‌یابد که عمروعاص سخن عمر را که درصدد عیب‌جویی از علی (ع) نبوده گفته و آن را عیبی به حساب آورده و آمد و شد با زنان را بر آن افزوده است.» (۳۷) جا دارد که کسی از ابن ابی‌الحدید پرسد اگر خلیفه دوم درصدد عیب‌جویی از علی (ع) نبوده پس آیا هدفش از این سخن تعریف و تمجید از او بوده است؟ یا اینکه نه درصدد تعریف بوده و نه درصدد عیب‌جویی، بلکه به مزاح، مزاح و شوخی را به علی (ع) نسبت داده که در این صورت باید نسبت مزاح را به او داد نه به علی (ع).

اندکی تأمل در گفتگوی میان ابن عباس و خلیفه دوم بیانگر این نکته است که خلیفه دوم به صفت عالی و اوصاف متعالی امام (ع) اذعان و اعتراف می‌کند، اما برای



جدا کردن او از ردیف شایستگان احراز مقام حکومت و یا برای توجیه احراز حکومت از سوی خود، عیبی را برای علی (ع) می‌تراشد و آن را با بزرگ‌نمایی جلوه می‌دهد. به طور کلی یکی از شگردهای تبلیغاتی، صحّه گذاشتن بر صفات و کمالات بزرگان و برجستگان و سپس تراشیدن عیبی برای آنان است تا با بزرگ‌نمایی عیب خیالی نه واقعی، آنان را از اهلیت برای احراز یک موقعیتی خارج کنند. خلیفه دوم نیز چنین کرد. گفت: علی (ع) فردی مناسب برای حکومت است اما حیف که اهل مزاح و شوخی است و حاکم و مدیر جامعه نباید چنین باشد. البته عمر صفت خود یعنی شدّت و غلظت در برخورد با دیگران را الگو قرار داده و به جای آن ویژگی رحم و شفقت و عطوفت علی (ع) را دیده بنابراین تصور کرده که حاکم حتماً باید تند و درشت باشد، بر این اساس عطوفت علی (ع) را نشانه مزاح و شوخی او و تندی خود را علامت جدّیت دانسته است. جای بسی تعجب است که ابن ابی‌الحدید علیرغم محکوم کردن انتساب مزاح و شوخی به امام علی (ع) این سخن خلیفه دوم را از سر عیب‌جویی نمی‌داند. البته ابن ابی‌الحدید علیرغم تبرئه خلیفه دوم از انتساب این عیب به علی (ع)، علی (ع) را اهل جدّیت می‌خواند و تلویحاً با بیان شواهدی ادّعای خلیفه را رد می‌کند، که می‌گوید:

«به خدا قسم علی (ع) اصلاً فرصتی نیافت که به مزاح و شوخی بپردازد. روزگار علی (ع)، تماماً در عبادت و نماز و ذکر و بیان احکام شرعی و علمی و رفت‌وآمد مردم برای گرفتن حکم خدا و تفسیر قرآن سپری می‌شد و روزهایش با روزه و شبهایش با نماز می‌گذشت، اینها همه مربوط به ایام صلح بوده، در ایام جنگ نیز وی با شمشیر و تهیه سپاه و رهبری سر و کار داشت.»^(۳۸)

در خاتمه این بحث شایسته است بدانیم بنا به نقل ابن ابی‌الحدید همین خلیفه دوم که نسبت مزاح و شوخی به علی (ع) داده، روزگاری او را متکبر می‌خوانده است. چنان که روزی به عمر گفتند: علی (ع) را امیر ارتش و جنگ کن. اما عمر در جواب گفت: او متکبرتر است از اینکه او را فرمانده کنم.^(۳۹) اگر این دو ادعای خلیفه دوم، یکی انتساب مزاح به علی (ع) و دیگری انتساب تکبر به ایشان را کنار یکدیگر بگذاریم به این نتیجه می‌رسیم که:

الف) مزاح و تکبر با یکدیگر سازگاری ندارند، اگر کسی اهل مزاح باشد دیگر متکبر نیست و برعکس.



ب) خلیفه دوم برای پیشبرد مقاصد خود گاه نسبت مزاح به علی (ع) داده و گاه نسبت تکبیر. این امر از سنخ اضافه کردن ریش پهن به کوسه است که قدری مضحک می نماید. امید آنکه با بهره مندی از نور امیرالمؤمنین علی (ع) راه رشد و هدایت را ببینیم و به سرچشمه زلال عرفان و حقیقت دست یابیم و با تبعیت از اوامر علی (ع) و سیره علوی از گناه و معصیت و گمراهی و ضلالت پرهیزیم تا ان شاء... از تعصب و حمیت دوری گزینیم و همواره در اندیشه، گفتار و رفتار تابع خدا و فارغ از هوی باشیم. ان شاء... .

پی نوشت ها

۱. ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۶ هـ. ق، چاپ دوّم، ج ۱، مقدمه، ص ۱۳.
۲. پیشین، همان ج ۱، مقدمه شرح، ص ۱۴. در اینجا باید از مصحح شرح نهج البلاغه آقای محمد ابوالفضل ابراهیم پیرسیم که آیا در شأن علی (ع) و آل علی (ع) شعر گفتن غلو و اسراف است یا از کنار او گذشتن تفریط و کم لطفی است؟
۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۰.
۴. خوبی، میرزا حبیب الله: منهاج البراعة، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۸ هـ، ج ۱۱، ص ۴۸.
۵. خوبی، میرزا حبیب الله؛ منهاج البراعة، ج ۱، ص ۶.
۶. ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴.
۷. همان جا، ج ۹، ص ۱۶۶.
۸. همان جا، ج ۹، صص ۱۷۴-۱۶۷.
۹. همان جا، ج ۹، ص ۱۷۵.
۱۰. همان جا، ج ۱۰، ص ۲۱۲.
۱۱. همان جا، ج ۹، ص ۸۷.
۱۲. همان جا، ج ۹، ص ۸۸.
۱۳. همان جا، ج ۱۰، ص ۱۲۸.
۱۴. صبحی صالح، نهج البلاغه، قم، انتشارات هجرت، بی تا، خطبه شفشقیه.
۱۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۵۷.
۱۶. همان ج ۱، صص ۱۶۹-۱۶۸.



۱۷. همان ج ۱، ص ۱۶۹.
۱۸. همان ج ۶، ص ۵.
۱۹. همان ج ۶، ص ۴۷.
۲۰. همان ج ۶، ص ۴۷.
۲۱. همان ج ۶، ص ۴۸.
۲۲. همان ج ۶، ص ۵۰.
۲۳. همان ج ۲، ص ۳۱.
۲۴. همان ج ۲، ص ۳۱.
۲۵. همان ج ۲، صص ۲۶ و ۲۷.
۲۶. همان ج ۹، ص ۱۳۳.
۲۷. همان ج ۹، ص ۱۳۵.
۲۸. شهیدی، سیدجعفر، ترجمه نهج البلاغه، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۲، ص ۱۳.
۲۹. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۹، ص ۳۲۸.
۳۰. پیشین، همان ج ۱۰، ص ۲۲۶.
۳۱. پیشین، همان ج ۱۰، ص ۲۷۱.
۳۲. شهیدی، سیدجعفر، پیشین، خطبة ۱۵۶، با تصرف.
۳۳. ابن ابی الحدید، همان ج ۹، ص ۲۰۰.
۳۴. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ترجمه رسولی محلاتی و غفاری، تهران، نشر صدوق، بی تا، چاپ دوم، ص ۳۴.
۳۵. مهدوی دامغانی، محمدمهدی، ترجمه الجمل، تهران، نشرنی، ۱۳۶۷، ص ۹۵.
۳۶. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۲۶؛ ج ۱، ص ۱۸۷.
۳۷. ابن ابی الحدید، همان ج ۶، صص ۳۲۹-۳۲۸.
۳۸. پیشین، همان ج ۶، صص ۳۲۹-۳۲۸.
۳۹. پیشین، همان ج ۹، ص ۱۷۵.



Imam Ali as Introduced by Ibn Abi Al-Hadid

Hossein Ghafuri, M.A.

ABSTRACT

'Nahjol Al-Balag', a work considered higher than word of man though subordinate to word of God, reflects the views and ideas of its author, Imam Ali (P.B.U.H). It is on various issues including theology, literature, mysticism, gnosticism, philosophy, prosody, history, statesmanship, economics and management.

This book has been the subject of study by many distinguished scholars, Sunnite as well as Shi'ite. Ibn Abi Al-Hadid Motazelli, a great commentator and a disciple of Imam Ali, is the one who has released twenty volumes of interpretations on Nahjol-Al Balag. The introductory volume explains the outstanding personality of Imam Ali. However, in certain cases, resorting to far-fetched speculation, he misinterpretes Imam's words.

This article attempts to pinpoint some of these misinterpretations.

